

## فہرست ماماعصمت و کشفی بزبان آذری اصطلاح راژی یا شهری

اولین بار کہ در کتاب روضات الجنان بہ کلمہ «راژی» بر خوردم چون در مورد شعری بود کہ بلہجہ آذری در اطراف تبریز از ماماعصمت روایت شدہ و نیز مترادف با کلمہ «شہری» آوردہ شدہ بود ، برای من این اشکال پیش آمد کہ اگر مقصود از کلمہ «راژی» (کہ در بعضی نسخ نیز رازی ذکر شدہ) همین «رازی» منسوب بہ «ری» باشد چہ باعث شدہ است کہ ماماعصمت اسپستی کہ در سہ چہار فرسنگی تبریز میزیستہ و ابتدا بخارج سفر نکردہ در محل خود بزبان رازی شعر بگوید و باز چہ موجب شدہ کہ مردم آنحدود زبان راژی را شہری نامیدہ اند و چرا زبان اہل ری در میان آنها رواج داشتہ (۲) .

این اشکال دیر گاہی خیال مرا بخود مشغول داشتہ بود تا اخیرا کہ دوست ارجمند آقای منوچہر تفضلی از کمال کرم و بزرگواری سفینہ گرانہای خود را در اختیار بندہ گذاشتند و در ضمن مطالعہ آن یکبار دیگر باین کلمہ بر خوردم و اشکال تا حدی مرتفع گردید .

سفینہ آقای تفضلی کہ بخط نستعلیق خوش نوشتہ شدہ و تاریخ اتمام آن سال ۱۱۲۵ قمری است، دارای بیش از دو ہزار بیت شعر مشتمل بر غزل و دوبیتی و رباعی و حکایاتی از آثار بعد از مغول تا عصر نویسندہ آن میباشد و بیش از چہل بیت از سہ چہار لہجہ محلی در آن موجود است .

موضوعیکہ در سفینہ مزبور ارتباط بہ بحث فعلی ما دارد اشعار است کہ از مہان کشفی نقل کردہ و در ضمن آن گفتہ شدہ است کہ او را (بمعنی کشفی را) بزبان راژی اشعار آبدار بسیار است و چون در حکایت مزبور چنانکہ خواهیم دید تصریح شدہ کہ

مهان کشفی اهل نمین از نواحی اردبیل بوده و اشعار خود را در آنجا سروده و بخارج از آذربایجان نرفته ، میتوان دریافت که کلمه « رازی یا رازی » یا شهری بزبانی اطلاق میشده که در شهرهای آذربایجان معروف بوده و این چنین زبان بطور مسلم زبان مردم «ری» نمیتوانست باشد

آنچه بنظر این حقیر میرسد اینست که چون از عهد ترکمانان قراقویونلو رفته رفته ترکی رواج یافته و زبان آذری متروک شده محاوره اهالی شهرهای آذربایجان معمولاً بترکی بوده ولی خواص زبان محلی خود را نیز میشناخته و با آن در موارد مخصوص سخن میگفته اند، مطلبی که این نظریه را تأیید میکند حکایتی است از شیخ الاسلام پیرحاج حسن که در همان کتاب روضات الجنان آمده باین تفصیل :

« شیخ الاسلام حاج حسن از طبقه صوفیه اولیه و مپروتربیت شده بابا فقیه اسپستی و خاندان او بود ، او معاصر سلاطین قراقویونلو است، پسرش داشت موسوم بشیخ ابوبکر او را فرمان میرزا اسکندر پسر قرایوسف بن محمد ترکمان در تبریز بدار آویختند وقتی که جسد او را پدرش پیرحاج حسن در زاویه خود که در درب سردرود بود دید گفت .  
اسکندر روم کشتی روت کشاد (۱)»

در حکایت فوق پیرحاج حسن وقتی جسد پسر خود را بردار دیده بزبان آذری بر اسکندر نفرین کرده و حتماً این زبان در آن زمان معمول نبوده و همگان معنی آنرا در نمی یافتند و گرنه عاقلانه نبود که پیرحاج حسن چنین سخن گوید و از قهر و سطوت اسکندر نیندیشد .

بنابراین بنظر اینجانب اطلاق « رازی » یا « رازی » در قرن هشتم بزبان آذری از آنجهت بوده ( که چون زبان ترکی بر مردم تحمیل شده ) در مواقعی مخصوص باین زبان راز دل میگفته اند و چون زبان ولایتی آنها بوده آنرا « شهری » نیز خوانده اند

و بعدها که زبان آذری از میان رفته نیز تا دیر زمانی اصطلاح « رازی » و « شهری » در مورد ترانه های محلی بکار میرفته چنانکه در خاتمه رساله انارجانی که مخصوص به اصطلاح زنان و اعیان و اجلاف تبریز در قرن دهم است در فصل ششم در تعریف جوان چنین آمده (۲)

۱- معنی عبارت چنین است : اسکندر بسم را کشتی «خدا» بسرت کشاد

۲- رک ایران کوده جزوه دهم ص ۱۲

«راژی‌دان، شهری خوان، وا کردووا کردار، واره ووارفتارباشان و اشان میرفت» (۱) و نشان میدهد که «راژی‌دانی» و «شهری خوانی» در آن زمان بکنوع افتخار و امتیاز بشمار میرفته .

دره‌رحال اینک عین بیان روضات‌الجنان درمورد ماما عصمت و همچنین عبارات مربوط بکشفی را از سفینه آقای تفضلی در اینجا می‌آورم تا خوانندگان محترم خود نیز در این باره قضاوت فرمایند :

الف - در نسخه‌ای از روضات‌الجنان که متعلق بکتابخانه مرحوم تفت‌الاسلام بوده و اکنون در تصرف دانشمند معظم آقای سلطان‌القرائی است در شرح حال ماما عصمت چنین آمده :

تاج‌النساء ماما عصمت از خاندان بابا فقیه احمد اسپستی است و اسپت دهی است بین سردرود و اسکویه زنی بود عارفه و با وجد و حال در ایام سلطنت ملوک قراقویونلو در تبریز زندگی میکرد، برزگری بود که بکار زراعت آن عارفه قیام میکرد وقتی مشغول تخم افکندن و بندر کاشتن بود ماما عصمت نیز حاضر و ناظر بکار برزگر متعرض شده گفت که تخم را خوب نمی‌باشی، برزگر گفت که تو زنی و از امور زراعت بی‌خبر خوبست بحال خود باشی، ماما عصمت از این سخن او بر آشفته و گفت چکستانی مپسندم (۲) گویند برزگر همان لحظه آنجا افتاد و قالب از جان تهی کرد وقتی که جسد برزگر را گرفته بخاکش سپردند، ماما عصمت برسم تعزیت بخانه او رفته و این دوبیت را که بزبان راژی است و مردم آنرا شهری می‌گویند خوانند :

۱ - هنومستی هنومستی هنومستی

هنووشا<sup>۱</sup> بادهای بوآبی<sup>۲</sup> از دست

من بهمستی خطائی بامر از دست

زوان تاوان<sup>۳</sup> دهان بیروان (بیزوان) وست<sup>۴</sup>

(۱) - معنی عبارت چنین است : راژی‌دان و شهری خوان با کرد و کردار و راه و رفتار به

آشیان میرفت

۲ - آقای دکتر نوابی در شماره اول سال هفتم نشر به این عبارت را بنقل از هزارات اینطور

آورده «چکستانی مپسندیم» و چنین معنی کرده اند «ای بهشتی مرا نمی‌پسندی؟» و اگر عبارت روضات‌الجنان صحیح باشد باید آنرا چنین معنی کنیم «ای بهشتی مرا مپسند؟»

hanu mastè hanu masté hanu mast  
 hnu vaš bādai bu âbi az dast  
 man bemasti xatâi bâmer az dast  
 zovân tâvân dahâne bizovân vast

معنی : هنوز و هنوز مست است ، هنوزش باده ای بود از دست شد، از دست  
 من بمستی خطائی سرزد و تاوان زبان ، دهان بیزبانرا (اشاره ببرزگر) بست .

ب - درسینه آقای تفضلی س ۱۰۷ چنین آمده :

« مهان کشفی از بزرگان و اعیان زادگان باتمکین نمین بود و در عشق شاهد پسری  
 شوریده حال گشت و کارش بشیفتگی و ملال کشید عاقبت باردبیل افتاد و بر خاکریز  
 باروی شهر کلبه ای داشت شبی شیخ صدرالدین را بر او گذار افتاد و تفقدی فرمود کشفی  
 این دوبیت وصف حال گفت:

۲ - شوی خوش ار (از) شو ان مدر (قدر؟) دیرا (دیرم) <sup>۸</sup>

که صدر عارفان در صدر دیرا (دیرم)

ج<sup>۱</sup> خور ناواج<sup>۱۰</sup> (تاواج) دیمش<sup>۱۱</sup> خوش<sup>۱۲</sup> د<sup>۱۳</sup> ایشو<sup>۱۳</sup>

از فرو جان<sup>۱۴</sup> (فرو جان) هزاران بدر دیرا (دیرم)

شیخ صدرالدین را حال او خوش آمد و چون صفای درونش بدید بر او رحمت  
 آورد و مطمح نظر کیمیا اثر شیخ گردید تا از قنطره عشق مجاز بحقیقت رسید و کشفی را  
 کشف الغطائی دست داد تا آرامش خاطر یافت و او را بزبان راژی اشعار آبدار بسیار  
 است و این ابیات بر سبیل تیمن قلمی گردید - ليله سه شنبه پانزدهم رجب المرجب فی سنه  
 ماه و عشرين بعد الف <

۳ - ح (ج) او یانم<sup>۱۵</sup> چو<sup>۱۶</sup> او نان (او یان) ونده<sup>۱۷</sup> ایمان

ج او یان یان و دلیل<sup>۱۸</sup> آگنده ایمان

۲ - تلفظ و معنی شعر چنین است :

šovi xaš az sovâno <sup>8</sup>adr direm

Ke sadre ârefân dar sadr direm

je xortâvâje dimeš xaš de išow

az forujân hezârân badr direm

معنی : از شبان قدر شبی خوش دارم که صدر عارفان را در صدر نشانده ام - از تابش

خورشید رویش خوش در این شب هزاران بدر فروزان دارم

## چواو تمایان (اویانمان) بسویه (ی) خویش خوانی

چرا در رنج گیتی منده<sup>۱۱</sup> ایمان  
 je uyânem co uyân vanda imân  
 je uyân yâno dël âganda imân  
 co uyân mân besuye xiš xânè  
 cerâ dar ranje giti manda imân

معنی: از خدا هستم و برای خدا بنده ام، و دل و جان از خدا آگنده ام، چون

خدا مرا بسوی خویش میخواند چرا در رنج گیتی مانده ام؟

۴ - یرم<sup>۱۲</sup> اج مان برانی بان (مان؟) بایجی<sup>۲۱</sup>

ورم یان رنجه دیرن (ی؟) آن بایجی

بهر «ر» ه چون بآئین ویم ما

همم کفر «و» همم ایمان بایجی  
 yarem aj mân berânè mân be ijè  
 varem yân ranja dirè, ân be ijè  
 behar rah con be â'ine'veyem mà  
 hamem kofro hamem imân be ijè

معنی: اگر مرا از خانمان براند، خانمان هیچ است و اگر جان من رنجه دارد

آن هیچ است، در هر حال چون بآئین اویم مرا هم کفر و هم ایمان هیچ است

۵ - هنه<sup>۲۲</sup> د گومش (ش) آواج الستم طالعالت فرنگی

هنه ج نعت احصی (؟) دیله مستم

همیدون کهنه عهدم نوی<sup>۲۳</sup> کشفی

نه پنداری مگر امروجه<sup>۲۴</sup> و ستم

hano de gusè âvaje alastem  
 hano je na'te ohsi dëla mastem  
 hamidun kohna ahdem nuyè kaşfi  
 na pendâri magar emruja vaştëm

معنی: هنوزم آواز است بگوش است، هنوز از نعت احصی (؟) دل مستم، همچنین عهد

کهنه ام «ای کشفی» نواست تا پنداری که تازه بسته ام

۵- قسمت اول اشاره بآیه قال است بر بکم قالوا بلبی... و قسمت دوم بر من روشن نیست

۶- بغم کامی<sup>۲۵</sup> گشائی (کشانی) دور جهرم<sup>۲۶</sup>  
 که این آشفته گردانی بتهرم (بتهرم ۴)<sup>۲۷</sup>  
 ج پیری امرم (آیرم ۴)<sup>۲۸</sup> آلاوه کم کرد  
 همانا هیزم آلوده وهرم<sup>۲۹</sup>

beLam kâmi kašânè dowre jahrem  
 ke in âštofta gardânè beLahrem  
 je piri âyarem âlâva kam kard  
 hamânâ heyzome âluda vahrem

معنی : دور چرخ مرا بغم کامی میکشاند که چنین آشفته میگرداند ، از پیری  
 آذر عشقم را اشتعال کم شد همانا هیزم برف آلوده ام ( سفیدی مورا برف تشبیه کرده )  
 ۷ - سحر گاهم که عشق آلاوه گیری

چور ( خور ۴ ) اج سوچ درونم ناوه (تاوه) گیری  
 ج چشمان آوه<sup>۳۰</sup> ریجم<sup>۳۱</sup> نا (تا) شوای (شوآئی)  
 شفق اج آوه یم خوناهه گیری  
 sahar gâhem ke ešlâ âlâva girè  
 xor aj suje darunem tâva girè  
 je çaşmân âva rijem tâ sow âyè  
 šafa la aj âvayem xunâva girè

معنی : سحر گاهان که آتش عشقم مشتعل میشود خورشید از سوزدرون من تابش  
 میکند ، از چشم اشک میریزم تا شب آید و شفق از اشک خونین من رنگ خون بگیرد  
 ۸ - یراج پیری مهان بی رنگ و بوئی

جدرد ناتوانی زرده روئی  
 اجین نعمت مرا (ترا؟) شکری بیایر<sup>۳۲</sup>  
 که این از خواهش اماره دوئی<sup>۳۳</sup>  
 yar aj piri mehân bi rango buyi  
 jedarde nâtavâni zardaruyi  
 ajin ne'mat torâ šokii bebâyer  
 ke in az xâheše ammâra du'yi

۷ - در این شعر کشفی بدویبتی مغربی توجه داشته (رک شماره گذشته)  
 ۸ - در این شعر شاعر نام خود را آورده

معنی : اگر ای مهان ! از پیری بی رنگ بو هستی واز درد ناتوانی زرد رویی  
ترا برابن نعمت شکری واجیست که چنین (بعلت پیری) ازخواهش نفس اماره دورمانده ای

۹- یرا وگیری<sup>۲۴</sup> توای رو سایم<sup>۲۵</sup> اج سر

یقین زانم<sup>۲۶</sup> که لاوم<sup>۲۷</sup> گیری اوسر<sup>۲۸</sup>

ورم اج بربرانی واکیانی شم

میان اهنامه داران خاکم اوسر

yar ow giri to iru sâymem aj sar

ya lîn zânem ke lâvem giri owsar

varem aj bar berâni vâ kiyân šom

miyân ahnâma dârân xâkem ow sar

معنی : اگر يك روز تو سایه ازسر من بر گیری یقین میدانم که فریب افسار مرا  
خواهد گرفت ، اگر تو مرا از دربرانی بکه رو آورم میان عاشقان خاك بر سرم ؟

تذکر - از اشعار فوق که بنام مهان کشفی در سفینه آقای تفضلی آمده با توجه  
بمقدمه آن وقرائن دیگر مطالب زیر استنباط میشود :

اول - این کشفی از اهل زمین اردبیل واز بزرگ زادگان آنحدود بوده که دل در  
گرو عشق مهوشی داده و کارش بشیدائی کشیده تاجائیکه ترك خانمان گفته و بشهر اردبیل  
آمده در کلبه ای محقر بر کنار باروی شهر منزل گرفته ودر آنجا به ملاقات شیخ صدرالدین

۹ - این دوبیتی را با اندک تغییری آقای مجتبی مینوی (در با نژده گفتار به نقل از کتاب

مرصادالعباد نجم الدین رازی معروف بدایه) آورده اند و چون تاریخ تألیف آن کتاب در  
اواسط قرن هفتم است بنا بر این از حیث زمان بر کشفی مقدم بوده و میتوان تصور کرد  
که این دو بیتی از کشفی نیست - دو بیتی مز بوردر آن کتاب چنین است : « گر نه و اگیری  
ابروسام اوسر انند مویم که گیره لام اوسر ارم اج دربرانی و در بر بوم میان اهنامه کاران  
جام اوسر » که آقای مینوی در معنی آن بعلت وجود اغلاط در مانده اند و بنظر اینجانب  
صورت صحیح آن باید چنین باشد : « گر نه و اگیری ابرو سام اوسر انند مویم  
که گیره لام اوسر ارم اج دربرانی و بر بوم میان اهنامه کاران خام اوسر » و باید  
چنین معنی شود : اگر روزی سایه بر سرم نگستری چندان بگریم که سیل بر سرم گیرد  
اگرم از در خود به بر بوم برانی میان عاشقان خاك بر سرم ( این دوبیتی از نسخه چاپی  
حذف شده )

نامی که از عرفا بوده نامل آمده و از «جواز بحقیقت رسیده و از اشعارش نیز تا حدی کمال معنوی او پیداست

دوم - در تاریخ ۱۱۲۰ که کاتب سفینه در ذیل احوال کشفی قید کرده از وی بطور گذشته یاد میکند و بنا بر این زمان او قبل از قرن دوازدهم بوده و چون از طرفی میدانیم که «زبان» آذری در قرن نهم از آذربایجان بر افتاده بوده (۱) ناچار باید قبول کنیم که زمان این کشفی که به آذری شعر سروده از قرن نهم نیز بالاتر می‌رود

سوم - در شرح حال او اشاره بملاقات با شیخ صدرالدین نامی شده که از عرفای مشهور زمان خویش و ساکن شهرستان اردبیل بوده و بامراجعه بتاریخ تنها يك صدرالدین می‌بینم که بعد از تیمور در اردبیل بعرفان معروف است و آن شیخ صدرالدین موسی فرزند شیخ صفی‌الدین اردبیلی است که در ۷۰۴ تولد یافته و در ۷۹۴ فوت کرده و دوره ارشاد او از ۷۳۵ که سال رحلت شیخ صفی‌الدین است شروع میشود (۲) بنا بر این منظور کشفی اگر همین شیخ صدرالدین باشد ملاقات کشفی با او مربوط بیکي از سالهای ۷۳۵ - ۷۹۴ بوده و زمان حیات او منطبق با قرن هشتم است و از حیث زمان تقریباً با ماها عصمت که کودکی جهان‌شاه تر کمان رادرك کرده (سلطنت جهان‌شاه از ۸۴۱ شروع میشود) معاصر بوده (۳) چهارم - دو بیتي شماره ۵ و شماره ۹ بانديك اختلافی در ضمن اشعار «آدم» در رساله آذری آمده (۴) و در همان کتاب در صفحات ۵۶ و ۵۷ اشعاری بنام کشفی ذکر شده که از حیث فکر و مضمون با اشعار مذکور در فوق اختلاف دارد و روح عرفانی در آنها دیده میشود و اگر آن اشعار هم از همین کشفی باشد باید تصور کنیم که مربوط بدوره قبل از ملاقات او با شیخ صدرالدین بوده و حاکی از عشق مجازی او است و چیزی بکه تا حدی این نظریه را تأیید میکند بعضی اصطلاحات و عبارات است که در هر دو تکرار شده و نشان میدهد که گوینده آنها یکی است. از قبیل عبارات «غم کام» و «آوه» و «وهر آلوده هیزم» و امثال اینها که در اشعار رساله آذری آمده و بترتیب در دو بیتي شماره «۶» و «۷» و «۶» نیز

۱ - رك رساله آذری چاپ سوم ص ۵۵

۲ - رك دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۹

۳ - نسخه خطی روضات الجنان متعلق به حاج حسین آقا نخجوانی تألیف درویش

حسین حافظ از فضلی قرن دهم ص ۴۲۵ و ۴۲۶

۴ - رك رساله آذری چاپ سوم ص ۵۸



موجود است۔ با این فرض ممکن است آن اشعار را هم از «مہان کشفی» بدانیم مخصوصاً کہ عجالتاً غیر از او شاعری «کشفی» تخلص کہ بلہجہ آذری شعر سرودہ باشد نمیشناسیم (۲) بنابراین بیفایدہ نخواہد بود کہ در بابان این مقالہ بتوضیح و اصلاح اشعار مذکور در رسالہ آذری پردازم :

۱۰ - اشته چشمان ۳۹ جمن دل بردہ ای» ما (تہ)

لو از خون دلہم خوردہ «ای» ما (تہ)

مگر خون بوہر آن شریکہ تہ خورد

کہ بان خون خورد نر خو کردہ ای ما (تہ)

ešte cašmân jeman del borda'i te

lowé az xune dêlem xarda'i te

magar xun bu haron širî ke te xard

bân xun xardaner xu kerdâ'i te

معنی : باچشمانت از من دل بردہ ای ، بالبت خون دلہم خوردہ ای ، مگر ہر

شریکہ تو خوردی خون بود کہ بخون خوردن خو کردہ ای؟

۱۱ - بدر دریان ۴۰ دہم بورا ۴۱ اوسرم ما

روانی مش کہ ذ(د) پا بر (پایر) ۴۲ مرم ما

bedarder yân dahem bur ow sare m mâ

ravâni meš ke de pâyer merem mâ

معنی . برسرم بود کہ بدرت جان دہم ، روان شو تا در بایت بمیرم

۲ - چو شیرینر لوان ۴۳ اندیشہ دیر «م»

ہمیشہ یان شیرین پرورم ما

ce širiner lovân andiša direm

hamiša yâne širin parvarem mâ

معنی : چون لبان شیرین تو در اندیشہ من است ہمیشہ جان شیرین می پرورم

۳ - من غم کام کشتن آخرہ دیرو (دیر)

«کہ» این کژپشته واروغم خورم ما

mane šam kâm koštan âxera dir

ke in kaj pošta vâro šam xorem mâ

معنی : کشتن من غم کام آخر دیر است کہ چنین کج پشته باروغم خورم

۴ - همین (چنین؟) کین غم جمن یان آویاج<sup>۴۴</sup>

عجب زانم که جین غم یان (یان) برم ما

cenin kin šam jeman yân âvyâjé

ajab zânem ke jin šam yân barem má

معنی : چنین که این غم جان مرا میگذارد عجب دارم که از این غم

جان بدر برم

۵ - چو چشم سو بشایر<sup>۴۵</sup> «دید» دیمیر (بمیر)جیا<sup>۴۶</sup> دیمی «ج» دو چشم آورم ما

ce cašmem su bešâyer did dimer

jeyâ dimi je do cašm âvarem má

معنی : چون نور چشم میتواند روی ترا به بیند (از غیرت خواهم که) روئی

جدا از دو چشم آورم

۶ - از بدیمی دیار<sup>۴۷</sup> چون آوکنم (اوکنم<sup>۴۸</sup>) چشماجم<sup>۴۹</sup> بی چشم دیمی چون گرم ما

az bedimi diyar cun owkanem cašm

ajem bi cašm dimi cun garem má

معنی : من باروی دگر چگونه نگاه کنم و از این روی بی چشم چگونه بگیرم

## ۷ - یراز شمعی ویر پروانه گردام

اده (اوه<sup>۵۰</sup>؟) آیروشا<sup>۵۱</sup> بال و پرم ما

yar az šam'i vayar parvâna gardâm

ave âyer vešâ bâlo parem má

معنی : اگر شمع و اگر پروانه شوم از این آتش بال و پرم خواهد سوخت

## ۸ - شوان یرنرفی (یرنرفی) آوه آیرم آو

سحرگه<sup>۵۲</sup> و آو<sup>۵۳</sup> بری خاکسترم ما

šowân yar nezne âva âyerem âv

sahar gah vâ baré xâkestarem má

معنی : شبها اگر اشک به آذرم آب نزنند سحرگه باد خاکستر مرا خواهد برد

## ۹ - چرا کشفی جه چشمان آوه ریجی

که آوا نه نشان آیرم ما  
cerâ kasfi je cašmân âva rijé  
ke âv âna nešâne âyerem má

معنی: از آن کشفی از چشمان اشک می‌ریزد که اشکها نشان آذر من است  
(چون از چوب‌تر در آتش آب می‌چکد)

۱۲ - دیس (بس) مشگین غزالان وس<sup>۳۳</sup> تک و بو

کاوه (گاده؟) مشگم گته<sup>۳۴</sup> کافور هر سو  
de pas mošgin<sup>۳۵</sup> azâlân vas takopu  
gâda mošgen geta kâfur har su

معنی: از بس مشکین غزالان بس تکابو کردم اطراف مشگم را کافور گرفت  
(یعنی موهایم سفید شد)

۲- ولین آلاله این<sup>۳۶</sup> باغم خزان کرد

بشه<sup>۳۷</sup> آلاله وان رنگ- «و» ولان بو  
ve in âlâla in bâ<sup>۳۸</sup>em xazân kard  
bešo âlâla in rango velân bu

معنی: باغ برگل ولاله من خزان کرد و رنگ لالگان و بوی گلان برفت

۳- دلم چون وشکه<sup>۳۹</sup> یا رب که وینم

سیاوا نوشه اسپ<sup>۴۰</sup> نیک وشگو<sup>۴۱</sup> (؟)  
delem çun vešgohè yârab ke vinem  
seyâ vânuša espi nik vošgu

معنی: دلم چون بشکهد «یارب» که می‌بینم بنفشه سیاه سفید شده و جای طراوت را  
خشکی گرفته است

۴- ره مرک آمین<sup>۴۲</sup> راروشن آبه<sup>۴۳</sup>

هرم تاری که اسپ<sup>۴۴</sup> کردد (اج) مو  
rahe marg âmiyan râ rowšan âbè  
hare m târi ke espi kard aj mu

معنی: برای راه آمدن مرک روشنی شد هر تاری که از موی من سفید کرد

۵- یر ۶۳ آهم بر آور « دا » عجب نی

که وهر<sup>۶۴</sup> آلوده «هیزم» پردهه دو

yara âhem bar âvardâ ajab ni

ke vahr âluda heyzem por dahé du

معنی : اگر ( پیری ) آهم را بر آورده عجب نیست زیرا هیزم برف آلوده.

زیاد دود میدهد

۶- تنم خشک آیرم تیج آبه (ام) دای<sup>۶۵</sup>

ز آیر خوش وشه خشک آبیہ چو

tanem xoşg âyarem tij âmadâya

ze âyer xoş veşé xoşg âbiya çu

معنی : تنم خشک و آذرم تیز شده، چوب خشک شده در آتش بهتر می-وزد

۷- دم از گرمی مزن کشفی دپیری

خوره زردی<sup>۶۶</sup> نبی تاواج خورد ( خور ) سو

dam az garmi mazan kaşfi de piri

xora zardi nebi tâvâje xor su

معنی : کشفی ! در پیری دم از گرمی مزن که آفتاب غروب را تابش نور

خورشید نیست

۱۱- دلم چا (جا؟) یا سه<sup>۶۷</sup> وس سک (تنگ) آم دای

چه صبرم شیشه از ( او؟ ) سنک آم دای

delem jâ yâsa vas tang âmadâya

je sabrem şîşah ou sang âmadâya

معنی : دلم جای نومد نیست بسکه تنک آمده - شیشه صبرم بر سنک آمده

۲- پریزای<sup>۶۸</sup> دست (مست) افسون اجین دل

که این دیوانه و دنگ<sup>۶۹</sup> آم دای

parizây maste afsuna ajin del

ke in divâna vo dang âmadâya

معنی : از این دل که چنین دیوانه و دنگ آمده بریزاد مست افسونست

(۳) - تراوش ۲۰ گونه آن دل (ول؟) ، واچه پرورد

کاین میراو ( سیراوو) خوش رنگ ام دای

tarâveše gûna on vel vâce parvard

ke in sirâvo xošrang âmadâya

معنی : انکل طراوت گونه اش را باچه پرورش داده که چنین سیراب و خوش رنگ آمده

(۴) - کوانین ۲۱ دلبراج شوخان و شنغان

«و» این ۲۲ شوخ «و» و این شنگ آم دای

kovânin debar aj šuxân o šangân

ve in šuxo ve in šang âmadâya

معنی : کدام يك از دلبران شوخ و شنگ باین شوخی و شنگی آمده

(۵) - از اج ننگان (نیکان؟) نه واج نامیان نه

عجب نی کاج منش ننگ آم دای

az aj nikân nevo aj nâmiyân ne

ajab ni kaj manâš nang âmadâya

معنی : من از نیکان و نامداران نیستم (بنا بر این) عجب نست که ارمنش ننگ آمده

(۶) - دکشی دل صفائی نی دریغا

که آن آئینه پر زنگ آم دای

dekašfi del safâyi ni dariġa

ke on âina por zang âmadâya

معنی : دردل کشفی صفائی نیست، ابدریغ که آن آئینه را زنگ گرفته

۱۲- هلا خورمنده جه مانک ۲۳ وجوئی

بیوفائی چه مایان کهنه خوئی (کینه جوئی؟)

من نزانست که شهرانی امن ۲۴ وات ۲۵

هر که ناکس پرست رنج روئی

halâ xor manda cah mânak ve juyè

bi vafâyi je mâyan kina juyè

man nezânest ke šahrâni aman vât

har ke nâkas parastè ranj ruyè

معنی: آگاه باشید خورشید بچاه و ماه بجوئی مانده و بیوفائی از ما کینه میجوید  
من نمیدانستم که مردم شهرهائی بمن گفتند که از ناکس پرستی رنج میروید

### ۱۵- هر صبا حی جه مرغان های وهوی (ئی؟)

زبان بذکر حق سبحانه گوی (ئی)

مباش بی یاد حق کشفی تو سبحان

اگر چه حق پرستی آرزوی (ئی)

har sabâhi je morlân hâyo huyè

zabân be zekre haq sobhâna guyè

mabaš bi yâde hâq kašfi to sobhân

agar ce ha<sup>لا</sup> parasti ârezuyè

معنی: هر صبا حی مرغان را هاپه-وئی است و زبانشان بذکر حق گویاست.

ای کشفی! بامدادان از یاد حق غافل مباش اگر چه حق پرستی (برای تو)

آرزوی بیش نیست (یعنی توفیق پیدا نخواهی کرد)

۱ - hanuvaš = هنوزش (رك مقالهای گذشته)

۲ - bu = مخفف «بور» = بود

۳ - âbi = بشد: این فعل در لهجه رازی نیز معمول است و در اشعار کشفی

بصورت âbé آمده - مضارع آن bi است و کشفی bé و be هر دو را بکار برده

۴ - âmer = ماضی مطلق از âmeran = آمدن - (رك مقالهای گذشته)

۵ - zovântâvân = تاوان زبان - در لهجه های مختلف آذری مانند اغلب

لهجه های شمالی مضاف و صفت بر مضاف الیه و موصوف مقدم آورده می شده .

۶ - vast = بست

۷ - šow+i = شبی

۸ - direm = دارم - (رك مقالهای سابق)

۹ - ce یا je = ز «مخفف از» (رك مقالهای سابق)

۱۰ - tâvâj = تابش

۱۱ - dim = روی و صورت - این کلمه در اغلب لهجه های شمالی و جنوبی

بکار میرود .

۱۲ - de = مخفف «در» = حرف اضافه - (رك مقالهای گذشته)

- ۱۳ - i = این «اشاره نزدیک» (رك مقالهای گذشته )
- ۱۴ - foruj = فروز
- ۱۵ - uyân = خدا - (رك مقالهای سابق)
- ۱۶ - co = برای (رك مقالهای سابق)
- ۱۷ - vanda imân = بنده هستم
- ۱۸ - dil = دل - (رك مقالهای سابق)
- ۱۹ - manda = مانده
- ۲۰ - yar+m = گرم مخفف (اگرم) - (رك مقالهای سابق)
- ۲۱ - ijâ = هیچست (رك مقالهای سابق)
- ۲۲ - hané = مخفف هنی = هنوز (رك مقالهای سابق)
- ۲۳ - nu = نو
- ۲۴ - em+ruj = امروز
- ۲۵ - lamkâmi = غم خوری
- ۲۶ - jahr = مبدل «چرخ» - مانند «بهر» مبدل «برخ» - در تبریز هنوز  
بچرخ نخ ریسی jahra میگویند و چرخ خرمن کوبی نیز kahra نامیده میشود
- ۲۷ - tahr = شاید مبدل «ترح» = تلخ بمعنی غم و مصیبت باشد - در شعر  
معالی نیز tahr آمده (۱)
- معالی دل چو درمان دانه چو نیش او جور و جفا همخانه چو نیش  
تهروان یارو اندوهان مصاحب محنتان مان غمان کاشانه چو نیش  
واگر چنانکه حدس زده شده «قهر» باشد معنی آن معلوم است
- ۲۸ - âyer = آذر - (رك مقالهای سابق)
- ۲۹ - vahr = برف : این کلمه بصورت vafr در پهلوی و همچنین لهجه های  
جنوبی موجود است ، و چنانکه در مقالهای سابق متذکر شدیم «هر» در لهجه های شمالی  
با «فر» در لهجه های جنوبی مساوی است
- ۳۰ - âva = اشك - کشفی همه جا بجای «اشك» کلمه «آوه» را بکار برده
- ۳۱ - rijem - ریزم - عموماً «ز» در لهجه آذری به «ج» با «چ» بدل شده  
(رك مقالهای سابق)
- (۱) - رساله آذری چاپ سوم ص ۵۸

- ۳۲ - bâyer = باید - (رك شماره ۴۵)
- ۳۳ - duyî = دوری - (رك مقاله مربوط باشعار شیخ صفی)
- ۳۴ - owgiri = برگیری - (رك مقالهای سابق)
- ۳۵ - sây = سایه
- ۳۶ - zânem = دانم - (رك مقالهای سابق)
- ۳۷ - lâv = فریب - (رك مقالهای سابق)
- ۳۸ - owsar = افسار
- ۳۹ - este + casmân = چشمان تو، (رك مقالهای سابق)
- ۴۰ - yân = جان
- ۴۱ - bur = بود (رك مقالهای سابق)
- ۴۲ - pâ + yer = بایت (رك مقالهای سابق)
- ۴۳ - lovân = لبها - «شیرینرلوان» یعنی لبهای شیرین (رك شماره ۵)
- ۴۴ - âviyâjé = (مرکب از «â» علامت استمرار و «vej» = گداز) =  
میگدارد (رك مقالهای سابق)
- ۴۵ - besâyer = بشاید (رك شماره ۳۲)
- ۴۶ - jeyâ = جدا - تبدیل «د» به «ی» در آذری معمول بوده (رك  
مقالهای سابق)
- ۴۷ - diyar = دگر - (رك مقالهای سابق)
- ۴۸ - owkanem = افکنم - (رك مقاله سابق)
- ۴۹ - ajem = مرکب از «اج» = «از» و «م» ضمیر اول شخص مفرد «اجم  
بی چشم دیمی» = از این صورت بی چشم»
- ۵۰ - ave = مرکب از «a» مخفف «از» و «ve» بجای «این» اشاره - (رك  
مقالهای سابق)
- ۵۱ - vesâ = بشود - در مورد دعا و تردید در مضارع و امر «الف اضافه شده»
- ۵۲ - vâ = مخفف «واد» = بار - (رك مقالهای سابق)



- ۵۳ - vas = بس
- ۵۴ - gâda = شاید این کلمه از « گرد » بمعنی پیرامون و اطراف گرفته شده باشد (۲)
- ۵۵ - geta = (سوم شخص مفرد ماضی اخباری از فعل getan = گرفتن) = گرفته
- ۵۶ - in = علامت نسبت و در فارسی دری نیز موجود است « سیمین - پشمن » ولی در فارسی دری در موردی « این » بکار میرود که مقصود بیان جنسیت باشد اما در آذری مطلقاً برای نسبت در هر مورد in بکار میرفته (رک مقالهای سابق)
- ۵۷ - beso = مخفف « بشر » = « بشد » (رک مقاله سابق)
- ۵۸ - vesgohè - « بشگه » مخفف « بشکوهده » = شکبیا شود
- ۵۹ - espi = مخفف اسپید = سفید
- ۶۰ - vosgu = ممکن است این کلمه از vosg = خشک آمده باشد (۲)
- ۶۱ - âmiyan = آمدن
- ۶۲ - âbè = شد (رک شماره ۳)
- ۶۳ - yara - مرکب از « یر » و « a » مخفف « است »
- ۶۴ - vahr = وفر = برف
- ۶۵ - âmadâya = سوم شخص مفرد ماضی نقلی از فعل « آمین » (رک شماره ۶۱)
- ۶۶ - xorazardi = آفتاب غروب
- ۶۷ - yâs = یاس و نومیدی
- ۶۸ - parizây = پریزاد - تبدیل « د » به « ی » در اشعار کشفی زیاد دیده میشود: آمین = آمدن - جیا = جدا - ویاچ = گداز
- ۶۹ - dang = گنج و بیحواس - این کلمه در تبریز هنوز معمول است
- ۷۰ - tarâvêš = از تراویدن - در این جا مقصود از تراوش طراوت باشد و « تراش » در فرهنگ بمعنی ترشح آمده: خسروانی گوید: بغل همیشه چنان تراشد از آن روی کاب چنان از سفال نوبتراشد
- ۷۱ - kovân = کدام
- ۷۲ - vein = این ترکیب در اشعار کشفی همه جا « چنین » معنی میدهد

۷۳ - mânak = ماه

۷۴ - aman = امن

۷۵ - vât = سوم شخص مفرد ماضی از فعل vâtan = گفتن - صیغه‌های مضارع

آن از vâj می‌آید (رک‌مقالهای سابق)

تبریز اسفند ماه ۱۳۳۵ - ادیب طوسی

